

بسمه تعالی

خلاصه دومین نشست تخصصی کارگروه جانمایی جدید اقتصاد ایران در عرصه بین‌الملل

عنوان نشست: تحولات نظم جهانی، سناریوهای موجود و دلالت‌های آن برای اقتصاد ایران

تاریخ برگزاری نشست: ۱۴۰۲ / ۰۶ / ۲۰

سخنران: آقای مهندس صابر میرزایی، آقای مهندس مهدی خراتیان، آقای دکتر مجید شاکری

خلاصه نشست:

در ابتدای نشست سؤالاتی مطرح شد:

تحولات نظم جهانی که شروع شده و نشانه‌های آن به کرات مشاهده شده و به نظر می‌رسد سرعت آن زیاد است، به کدام نقطه خواهد رسید؟ آیا به میل آمریکا می‌رسد؟ آمریکا مجدد بازمی‌گردد، زنجیره ارزش خود را بازسازی می‌کند و هژمون خودش بر عرصه بین‌الملل را احیا می‌کند یا نه در دنیای جدید که ممکن است ده سال، بیست سال یا کمتر و بیشتر در آینده اتفاق بیفتد تحت نظم و هژمونی چین کار خواهد کرد؟ و زنجیره‌های ارزش ذیل هژمونی، برتری و احاطه چین مدیریت می‌شود؟ و یا بلوک‌های قدرت خواهیم داشت که زنجیره‌های ارزش متعددی ذیل این بلوک‌ها شکل می‌گیرد و هر کدام از این بلوک‌ها بر خلاف رویه سابق در منطقه خود یا تحت ائتلاف با دوستان خود - فرندشورینگ - فعالیت خواهند کرد؟

به‌زعم جنابعالی آیا سناریوی دیگری محتمل است؟

در نگاه شما پارامترهایی نظیر تحریم، پلنفرم‌های پولی و بانکی، زنجیره‌های ارزش جهانی و منطقه‌ای، میزان کارکرد ارز جهان روال، حمایت‌ها و سیاست‌های صنعتی و... چه شکل و شمایلی خواهد داشت؟ با فرض شما ایران باید به کدام سمت حرکت کند؟ کدام ائتلاف‌ها را تقویت کند؟ در موضوع تحریم به کدام سمت حرکت کند؟

در ادامه پاسخ این سؤالات و خلاصه فرمایشات آقای مهندس صابر میرزایی، معاون پژوهش و توسعه مرکز همکاری‌های تحول و پیشرفت، آقای مهندس مهدی خراتیان، سیاست‌پژوه و مدیر اندیشکده احیای سیاست و آقای دکتر مجید شاکری، پژوهشگر مالیه حکمرانی را می‌خوانید:

آقای مهندس صابر میرزایی

متغیرها و نیروها، تأثیرات یکسانی ندارند. اقتصاد، فناوری و نظامی نیروهای پیشران هستند درحالی‌که متغیری چون جغرافیا نیروی تأثیرگذار است. متغیرهایی چون روحیه و خلاقیت اثر چندانی ندارد و متغیرهای پتانسیل و فعالیت صرفاً اثرگذار است. علاوه بر بحث محیط‌زیست و جمعیت‌شناسی می‌توانیم ژئوپلیتیک را هم وارد تحلیل کنیم. ابتدا باید نیروهای پیشران را شناسایی کنیم. در این مسیر نباید امید و انگیزه را خارج کنیم؛ چون بحث بلندمدت است. در جنگ بلندمدت باید روی توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها حساب کنیم نه انگیزه‌ها و ایده.

در دنیای فعلی، عوامل ژئوپلیتیک بسیار تأثیرگذار هستند؛ اما باید شرایط کشورها را هم مدنظر قرار دهیم.

- در دوره استعمار نو، بحث‌های کنترل گمرکات و مدیریت مستقیم مطرح نبوده؛ بلکه مدیریت غیرمستقیم و سرمایه‌گذاری مورد استفاده قرار گرفته است. اما هم‌زمانی ایجاد می‌شود که همه ابزارها به کار گرفته شود. در شرایط کنونی چنین چیزی وجود ندارد.

- ترجیح آمریکایی این است که همچنان پیشتاز باشند و بر نمی‌تابند کشوری از لحاظ اقتصادی و فناوری و نظامی از آمریکا جلو بیفتد؛ لذا به شکل‌های مختلف در مقابل آن می‌ایستند. به نفوذ سیاسی می‌پردازند و دستاوردهای اقتصادی و نظامی پشت سر نفوذ سیاسی ایجاد خواهد شد.

- برای نمونه در سال‌های اخیر دیدیم که ژاپن بالا آمد؛ اما آمریکا برخورد سختی با آنها کرد. یعنی آمریکا ژاپن را مجبور کرد مازاد خود را اوراق قرضه آمریکا بخرند. هر زمانی که ژاپنی خواستند سرمایه‌گذاری دیگری انجام دهند آمریکایی‌ها مخالف کردند که در ادامه رویداد پلازا اتفاق افتاد و نرخ برابری بین در مقابل دلار افزایش یافت و مزیت رقابتی ژاپن از دست رفت. بعد از این دهه ازدست‌رفته برای ژاپن حادث شد. داستان ژاپن داستان عبرت‌انگیزی برای بقیه بود.

داستان دیگر، داستان اروپا است. اروپا از لحاظ اقتصادی رشد کرد و همکاری خوبی با هم ایجاد کردند. اروپا با نواخت آرام و مستمر در حال پیشروی بود. اقتصاد آلمان رشد کرد. اما آمریکا کشور پیشتاز را بر نمی‌تابد. اول انگلستان به‌عنوان متحد آمریکا از اتحادیه خارج شد. انگلستان سال‌هاست تولید را ازدست‌داده و به سمت مالی شدن حرکت می‌کند. مارگارت تاچر گفته بود سیت‌ه (مرکز نهادهای مالی انگلستان) برای ما مهم‌تر است. دلیل الحاق انگلیس به اتحادیه اروپا این بود که می‌خواست مرکزیت مالی را داشته باشد. اما بعد از بحران مالی اروپا و مساله یونان، جمع‌بندی انگلیس این شد که از اتحادیه خارج شود؛ چون متوجه شد که مرکزیت مالی اروپا به فرانکفورت منتقل شده بود.

اقتصاد اروپا هم صرفاً مالی نبود؛ بلکه صنعتی هم بود و کاملاً هم پویا و دانش‌بنیان بود. همگرایی بین برلین، پاریس و مسکو در حال افزایش بود. روس‌ها تلاش می‌کردند با اروپا درهم‌تنیده شوند. روسیه شهرهای پراکنده دارد و در نتیجه بیشتر تک‌محصولی است و نمی‌تواند پیچیدگی اقتصادی بالایی داشته باشد. این کشور بعد از فروپاشی چاره‌ای نداشت جز اینکه در اروپا ادغام شود و مواد اولیه به اروپا صادر کند و کالای ساخته شده وارد کند. آمریکا و انگلیس این وضعیت را نمی‌پسندیدند. یک نقطه شکاف پیدا کردند. لهستان و غرب اوکراین. لهستان را سناریویی بی‌پایان نامیده‌اند. این کشور همواره بین روس و پروس گیر کرده بود. همواره هم لهستانی‌ها به یک قدرت فرامنطقه‌ای پناه برده‌اند. در نتیجه به آمریکا پناه بردند. برنامه این شد که نقطه شکاف همین لهستان و اوکراین باشد. انقلاب مخملی ایجاد شد و بعد از هم بحث ناتو و بعد هم جنگ. روس‌ها مجبور بودند موضع بگیرند. اگر کسی از کوه‌های غرب بلاروس عبور کند می‌تواند در دشت‌های روسیه پخش شود و کل روسیه را اشغال کند. پس در همان کوه‌ها باید از ورود او جلوگیری کرد. نتیجه این شد که با وارد کردن روسیه به جنگ اوکراین، اروپا هم مواجه با افزایش قیمت انرژی شد. اروپا مثل ژاپن وارد ورطه رکود اقتصادی شد. اقتصاد اروپا متکی بود بر گاز ارزان، مواد فلزی، غلات، آمونیاک و روسیه و روسیه هم نیازمند کالاهای لوکس و ارزان اروپا.

کشورهای اروپایی شرکت‌های خوبی داشتند مثل ایرباس و شرکت‌های اتومبیل و...؛ اما چنان در رقابت با کشورهای آسیایی هستند که نمی‌توانند سطح رفاه را افزایش دهند. اعتراض‌هایی که در فرانسه و کشورهای اروپایی در جریان است اقتصادی و رفاهی است نه سیاسی. مردم این کشور همان رفاه سابق را مطالبه می‌کنند. چون در فرانسه پژوهش‌ها مأموریت محور و وابسته به دولت است. مانند پژوهش‌های هسته‌ای، اتمی و نظامی. اما در کشوری مثل آلمان وابسته به صنعت است.

ما شاهد هستیم که اروپا به ورطه مشابهی نظیر ژاپن افتاد. این برنامه خود آمریکا است.

- به چین گفت یوهان را باید در مقابل دلار تقویت کنی. آمریکایی‌ها بحث تایوان را مطرح کردند. همچنین یک دیوار امنیتی در جنوب و شرق چین ایجاد کردند. همین امر باعث شد چین به‌شدت نیروی دریایی خود را تقویت کند؛ لذا در دریایی چین جنوبی

جنگ به صلاح نیست؛ اما آمریکا در آبراهه‌های مهم دنیا حضور دارد. اگر آمریکا بخواهد در زمان لازم می‌تواند آبراهه را برای چین محدود کند.

- همچنین آمریکا در موضوع فناوری نیز با چین شروع به تقابل کرده است. برای آمریکا قابل‌پذیرش نبود که استاندارد جدید مخابرات سریع توسط چین معرفی شود. شرکت هواوی نسل ۵ مخابرات و پروتکل‌های آن را بیرون داد. تا پیش از آن همواره آمریکا نسل‌های جدید و پروتکل‌ها را بیرون می‌داد. آمریکا این را برنتافت و هواوی را تحریم کرد.

- از طرف دیگر سیاست‌های حمایتی آمریکا از صنایع خودش آغاز شده است. در دوره قبل، خود دلار یک قدرت خرید بسیار خوب به آمریکا می‌داد. آمریکایی‌ها پولش را داشتند و هر شرکت خوبی در دنیا را خریداری می‌کردند. صندوق‌های بازنشستگی‌های آمریکا بودند که همه شرکت‌های خوب دنیا را با زور خریداری می‌کردند. پیترو دراکر در این زمینه می‌گوید اگر تعریف کمونیسیم این باشد که ابزار کار متعلق به طبقه کارگر باشد، آمریکا کمونیسیتی‌ترین کشور دنیاست. هر جا ایران با شرکتی همکاری داشت آمریکا سهام آن را می‌خرید و مجبور بود با ایران قطع همکاری کند. مثل دوو که کرمان خودرو مونتاژ می‌کرد. در منطقه در حال رشد جنوب شرق آسیا هم آمریکا سرمایه‌گذاری زیادی انجام داد. آمریکا در خودش جنس تولید نمی‌کند؛ بلکه اوراق بدهی منتشر می‌کند و دارایی‌هایی در سطح دنیا خریداری می‌کند.

- چین هم دارد تلاش می‌کند گریزهایی برای خود ایجاد کند.
- چین و آمریکا هر دو دارند در جنوب شرق آسیا سرمایه‌گذاری می‌کنند تا تنگه‌ها را حفظ کنند. آن منطقه هم به شدت در حال رشد است. معنی چی است؟ این کشورها چند وقت دیگر جنس برای صادرات دارند. چه کسی می‌خواهد خرید کند؟

- موضوع دیگر ترکیه است.
کمال درویش را آوردند تا ترکیه را قطب تولید کالاهای ارزان کنند. الان ۳۵ میلیارد دلار را به این کشور داده‌اند و حتماً ترکیه شرط و شروطی را پذیرفته است و احتمالاً بر علیه ایران کارهایی انجام خواهد داد. آمریکا علیه ترکیه هم ابزار فشار دارد. برای نمونه یونان که مدعی ترکیه است. ترکیه از نظر نظامی از یونان ضعیف‌تر است و اگر ترکیه از آمریکا تبعیت نکند توسط یونان تصرف می‌شود. را کمک‌رسانی کند و یا اینکه مشخصاً کردهای سوریه را تسلیح کرده است. الان ترکیه ۵۰۰ میلیارد دلار بدهی دارد و این برای اقتصادی که ۲۰۰ میلیارد دلار صادرات دارد فاجعه است. اخیراً ۵۵ میلیارد دلار صنایع سیمانی را هم به عرب‌ها فروخت. اقتصاد ترکیه تولیدات اروپا است. یعنی ترکیه تولید ضعیف‌تری از کارخانجات اروپا را انجام می‌دهد و از خود چیزی ندارد. اگر وضع اروپا بدتر شود وضع ترکیه بدتر می‌شود.

- برنامه آمریکا این است که هند و جنوب شرق آسیا را تکیه‌گاه کند و فشار بیاورد روی چین. تا رشد اقتصادی چین را از ۸ به ۵ و پایین‌تر برساند. آمریکا هم جنجال می‌کند؛ اما هیچ صحبتی در مورد چالش‌های اقتصادهای اروپایی نمی‌کند.

برآورد: دنیا چندقطبی خواهد بود. در افق بیست‌ساله استرالیا با چین جمع می‌شود. نیوزیلند با چین جمع می‌شود. روسیه مجدداً با اروپا همگرا می‌شود. عربستان با چین، روسیه و ایران رابطه خواهد داشت.

اینکه کشورهای عربی مسیر میانه‌روی را در دستور کار قرار داده‌اند. اصلاً مدنظر آمریکا نبود که بن سلمان این‌قدر پیچیده بازی کند. آمریکا در دوره ترامپ عربستان را تحقیر می‌کرد؛ اما در آن زمان عربستان داشت دوره شیفت را سپری می‌کرد. این عربستان آن عربستان سابق نیست. آمریکا حساب کرده بودند که اگر چین و هند خواستند بازی مستقلی انجام دهند از طریق عرب‌ها و

نفت، آن کشورها را تحت فشار قرار دهند. این تغییرات به ما می‌گوید آمریکا نمی‌تواند سناریو دوقطبی را پیاده کند. بلکه جهان به سمت چندقطبی شدن پیش می‌رود.

یک قطب که خود آمریکا و کانادا و انگلیس و فعلاً استرالیا خواهد بود. استرالیا سنگ‌آهن و زغال‌سنگ می‌خواهد بفروشد. آیا آمریکا خریدار است؟! خودبه‌خود مشتری استرالیا چین است. در حوزه غذا هم چنین است.

قطب دیگر چین خواهد بود. چین به سمت دریا می‌رود. تکیه اصلی چین، جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه است. نفتش را هم از خاورمیانه تأمین خواهد کرد.

شرق آفریقا به صورت تاریخی متعلق به هند است. هر کس با آفریقا می‌خواهد کار کند باید جمعیتش آنجا باشد. الان هندی‌ها در آفریقا هستند. البته چین هم دارد جمعیت به آفریقا صادر می‌کند. الان در ازای کمک به اوگاندا از او خواسته ۴۰ هزار شناسنامه چینی صادر کند.

ایران:

ایران کجا افتاده؟ دورتادور ایران خلأ اقتصادی است. آسیای میانه می‌تواند در بازی ایران باشد. می‌تواند سرمایه‌گذاری کند. همسایه صنعتی ما ترکیه و پاکستان است. پاکستان جنگنده صادر می‌کند. تولید صنعتی هم دارد؛ اما نه به شکل فناوری، بلکه به شکل کارگاهی. ۲۵۰ میلیون نفر جمعیت دارد و ۹۰ میلیارد دلار بدهی. روابط پاکستان و افغانستان نامعلوم است و معلوم نیست کدام مدعی دیگری است. الان افغانستان سیاستی دارد که جمعیت، خصوصاً جمعیت پشتون را به افغانستان بیاورد. از طرف دیگر پاکستان حتی در عنوان خود مدعی افغانستان است. الف پاکستان گویای افغانستان است (پاکستان حرف اول پنجاب، افغانستان، کشمیر، سند و تان آن حرف آخر بلوچستان است)

اگر دور ایران یک بیضی بکشیم که دریای خزر و خلیج فارس در آن باشد می‌بینم ۴۵ درصد ذخایر دنیا در این بیضی قرار می‌گیرد. ۶۰ درصد ذخایر نمک دنیا در اینجا است. عددها هنگفت است. ذخایر این ناحیه بسیار زیاد است. ما هنوز اکتشاف نکردیم. منطقه ما خلا است و هنوز در آن سرمایه‌گذاری نشده است.

اگر در این ناحیه ترانزیت شکل بگیرد، پشت سر ترانزیت کشاورزی و صنعت و... هم رشد می‌کند.

ما در خصوص صادرات فناوری‌های پیشرفته و کامودیتی، مشکلی در صادرات نداریم.

- کشور ما کشور کامودیتی است. ولی صنایع متنوع دیگر ما بهره‌ور نیستند. این نیازمند داشتن بنگاه‌هایی هست که بهره‌وری ایجاد بکنند. برای نمونه خالص کردن کامودیتی‌ها، نیازمند انرژی است که ما داریم و شانس تبدیل انرژی به محصول داریم. برای نمونه کنده را از روسیه در شرایط کنونی وارد و فراوری کنیم. یا ورق گرم وارد کنیم و با انرژی به ورق سرد تبدیل کنیم. صنایع مبلمان را تقویت کنیم.

ایران باید کنش کامودیتی محور در منطقه داشته باشد و همچنین در حوزه دانش‌بنیان فعالیت کند. همچنین جایگاه جغرافیایی ایران به گونه‌ای است که در سوابق کامودیتی‌ها به کار برود.

نکته: جغرافیا و ترانزیت، کنش بر مدار کامودیتی‌ها، دانش‌بنیان است و آفت ما خروج سرمایه است. باید با این چالش مواجهه جدی کنیم.

آقای مهندس مهدی خراتیان

چند مقدمه:

۱. اگر بخواهیم بفهمیم جهان به چه سمتی می‌رود نیازمند فهم نظریات قدرت هستیم. شاید سه روایت قدرت داریم: ۱. فلسفه تمرکزگرای قدرت که هابز مطرح می‌کند: یک قدرت متمرکز و قابل‌دیدن؛ نمود این در دنیای معاصر: روایت ژئوپلیتیک یا روایت Zero Sum Game و تقابل کشورهاست. قرار نیست همه منتفع بشوند؛ بلکه یکی می‌برد و دیگری می‌بازد. ۲. بورديو: قدرت نیمه‌متمرکز: در این دیدگاه انواع سرمایه‌ها مدنظر است. سرمایه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... در اینجا از یک قدرت نیمه تمرکز صحبت می‌کنیم. سرمایه بین افراد منتقل می‌شود. در اینجا سینرژی و بازی با غیرحاصل جمع صفر می‌توان تعریف کرد. اینجا از بعد ژئواکونومی صحبت می‌کنیم. ۳. لایه عمیق‌تر: فوکو و گرامیشی: بعد غیرمتمرکز قدرت: مفاهیمی مثل گفتمان، فرهنگ، نظم‌های فناورانه، اینها سیستمی است که در آن تنفس می‌کنیم. مثلاً ماشین در همه جای دنیا چهارچرخ دارد. این یک نظم تکنیکی است.

تقابل ابرقدرت‌ها در هر سه لایه در حال وقوع است. هر کدام از قدرت‌ها در یکی از اینها مزیت دارند.

۲. باید به دینامیک قدرت در یک قرن گذشته توجه داشته باشیم. یک طبقه حاکم آتلانتیک داریم که تحت عنوان بلوک غرب می‌شناسیم. این طبقه از مسکو جریان داشته تا نیویورک. اقدامات این طبقه، مقدرات عالم را تعیین کرده است. معادلات قدرت جهانی را این الیگارش‌ی تعریف می‌کند. بین این طبقه شکاف‌هایی وجود دارد. عرب‌ها بیشتر به اینها نزدیک هستند. نتانیاهو به اینها نزدیک است. مودی هم همین‌طور. عمران خان هم به همین صورت.

۳. چینی‌ها طبق یک تئوری کار کردند. روی شکاف‌ها ایستادند. بین شکاف شوروی و آمریکا ایستادند. بعد از جنگ سرد وارد فاز بازی با آمریکا شدند. رفتند در لایه رفتار ژئواکونومیک. سعی کردند اصطکاک‌ها را عقب بیندازند. چین آمد جلو تا یک مقطعی، از ۲۰۰۸ به بعد شروع کردند در حوزه ژئواکونومیک، مواضع هجومی گرفتند. از ۲۰۱۲ آمریکا برداشت کرد که چین دارد وارد فاز ژئوپلیتیک می‌شود؛ بنابراین مقابله‌به‌مثل علیه چین را آغاز کرد. در دوره ترامپ شمشیر از رو بسته شد. بایدن هم عین همین مسیر را ادامه داد.

اصل بحث:

در لایه اول قدرت، آمریکا در ائتلاف‌سازی ژئوپلیتیک به مدد اشتباه روس‌ها موفق عمل کرده است. روسیه را درگیر و تضعیف کرده است. در این زمینه، چین به‌شدت در حوزه ژئوپلیتیک مهار می‌شود. در لایه دوم؛ یعنی ژئواکونومی بازی خیلی پیچیده است. چین در حوزه زنجیره‌های ارزش کارهایی کرده است که از بین بردن آن برای آمریکا آسان نیست. مگر اینکه یک فاجعه در اقتصاد چین رخ دهد. در لایه سوم، دست برتر کاملاً با غرب است. ابزارهای اعمال قدرت بر اذهان، کاملاً در دست آمریکا است. در اینجا کار برای چین خیلی دشواری خواهد بود. آمریکا وارث تمدن غرب است و گفتمانی دارد که حاکم بر مغزهاست. چین به‌راحتی نمی‌تواند حتی با اینستاگرام مقابله کند.

- اتفاقی که در جی ۲۰ افتاد این بود که ایندو پاسیفیک به محور فرآتلانتیک متصل شد. برداشت من این است که (باتوجه به رویداد فوق) چین در لایه ژئوپلیتیک بسیار اذیت خواهد شد. چون شکافی وجود ندارد که بخواهد در آن بازی کند. اینجاست که شاید ما بتوانیم به عنوان محور شکاف وارد شویم در لایه دوم بالاخره چین دست برتر را در یک سری فناوری‌ها دارد. در لایه سوم هم آمریکا دست برتر را دارد. چین هرگز نخواهد توانست در این لایه موفق شود.

جمع‌بندی: چین هست. نه منطقه‌ای و نه جهانی؛ اگر شکافی در طبقه حاکم فرآتلانتیک ایجاد شود آنگاه دوباره چین می‌تواند از شکاف‌ها استفاده کند.

آقای دکتر مجید شاکری

- اینکه در ۲۰۴۰ چه اتفاقی می‌افتد به شدت وابسته به این است که در ۲۰۲۵ چه اتفاقاتی رخ می‌دهد؛ لذا من متمرکز می‌شوم روی آینده کوتاه‌مدت. از آمریکا شروع می‌کنم و بعد چین و ایران.

آمریکای بعد از ۱۹۸۱ آمریکایی است که پذیرفته است نمی‌تواند موتور تولید دنیا باشد. چیزی که رفتار آمریکا را جهت‌دهی می‌کند موضوع دلار و سیاست پولی است. اینجا باید جهان را از دریچه کمیته پولی فدرال رزرو بررسی کنیم. کتاب سرمایه‌گذاری بر بحران، به خوبی در مورد تاریخ سیاست پولی فدرال رزرو صحبت می‌کند. این کتاب یک جمله طلایی دارد: "ما مادامی در کوکتل‌پارتی زندگی می‌کنیم که خرید اوراق قرضه آمریکایی توسط خارجی ادامه پیدا کند". توضیح این جمله این است که آمریکا در موضوع نرخ بهره، نیاز ندارد یا تورم یا رکود را بپذیرند. چرا؟ چون خرید اوراق قرضه آمریکایی توسط دیگران باعث می‌شود سیاست پولی انبساطی داشته باشند بدون اینکه تورم ایجاد شود.

همچنین این کتاب می‌گوید از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۸ آمریکا می‌توانست سیاست‌های پولی انبساطی داشته باشند بدون این که نگران تورم باشد. دلیلش این بود که چین خریدار اوراق قرضه آمریکایی بوده است. این موضوع برای آمریکایی بسیار مهم بود. کلاً سیاست داخلی در آمریکا (مشخصاً اقدامات رفاهی، مدیریت بازار داخلی و...) وابسته به این بود. مشکل از زمانی شروع شد که دیگر چین خرید اوراق قرضه را ادامه نداد. چینی از سال ۲۰۱۱ شروع کردند این نقش را تضعیف کردند. دلیل آن هم تهدیداتی بود که آمریکا بانک‌های چین را کرد.

چینی‌ها چه سیاستی به کار بستند؟ چینی‌ها به جای اینکه اوراق را بفروشند آنها را تبدیل کردند به اوراق کوتاه‌مدت‌تر. یعنی بازار را به هم نزدند. دیگه هم از ۲۰۱۷ هم خرید جدید به صفر رسید. با خروج چین از آن بازار، عربستان سعودی جایگزین چین در خرید اوراق قرضه شد. در دوره ترامپ. این کار عربستان برای آمریکا بسیار مهم بود؛ چون کلاهم نرخ اوراق کاهش یافته بود.

پس اساساً یک سؤالی داشت. حالا که چین در این بازی نیست که اوراق را بخرد چه کنیم؟ کدام کشورها می‌توانند قربانی شوند و بروند اوراق قرضه آمریکایی را بخرند. آمریکا تلاش کرد اقتصاد چین را ناامن کند تا بتواند سرمایه‌ای که قرار بود به چین برود به سمت آمریکا سرازیر کند. آمریکا برای اینکه کوکتل‌پارتی را ادامه دهد باید چین و محیط پیرامونی را ناامن کند تا پول‌ها به سمت آمریکا سرازیر شود. البته در کنار آن آمریکا از اینکه چین توانست 5G را معرفی کند هم ترسیده بود.

در این فضا دومین قربانی اروپا است. آمریکا با زدن اروپای قاره‌ای، از اینکه منابع مالی جهانی برود به سمت اروپا جلوگیری کرد. لذا در این فضا آمریکا گزینه‌ای ندارد جز اینکه چین و اروپا را ناامن کند. چین هم مشابه همین است. چین در دوره‌های مختلف، به تدریج تکه‌هایی از جغرافیای خود را از طریق سیاست پولی توسعه داد. یعنی چین کشوری بود که می‌توانست برخی بخش‌های خود را توسعه نیافته نگه دارد و برخی را توسعه بدهد.

اما الان دیگر تکه‌ای در جغرافیای چین باقی نمانده؛ لذا چین نیاز دارد در جغرافیای جهانی پهن شود. الان مهم‌ترین محور برای چنین کاری سیپک است. اگر چینی‌ها نتوانند مسیر حرکت خود را به سمت غرب ادامه دهد خودبه‌خود مهار می‌شوند. چینی‌ها در این زمینه بسیار مشکل دارند. اما چینی‌ها در حوزه ژئوپلیتیک توانایی لازم را ندارد. چون نظم جهانی مدنظر خود را نساخته‌اند. در چنین شرایطی، سرمایه‌گذاری باید در کشورهایی انجام شود که ابزار دارند. اما در ایران چالش دارند؛ لذا حرکت کرده‌اند به سمت کشورهای حاشیه خلیج فارس.

بنابراین کریدور برای چین تنها یک مسیر ترانزیتی نیست. بلکه همبندی سیاسی - اقتصادی و... است که ترانزیت و خط لوله هم در آن می‌گنجد.

نکته: کشور ایران در ماجرای مهار چین بسیار برای آمریکا مهم است. یک محور آن تسهیم نفت ورودی به چین است. در این نگاه ایران باید تحت فشار باشد. همچنین اجازه داده نشود مسیر انتقال زمینی انرژی عراق به چین تکمیل شود. همچنین ایران کلنگی یعنی افغانستان به هم ریخته و این یعنی سین کیانگ به هم ریخته. الان ایران و چین در گوادر همسایه هستند. در نگاه آمریکایی‌ها فارغ از اینکه ایران چه حاکمیتی داشته باشد، باید کلنگی باشد. کمپین فشار حداکثری ادامه پیدا خواهد کرد.

اینکه کدامیک از آمریکا و چین زودتر وارد مسیر رکودی شود تعیین کننده است. باین حال در ایران اساساً چنین نگاه‌هایی نداریم. در کشور ما رقابت بین چین و آمریکا درک نشده است. ما می‌توانیم نقش شکاف زی را در این روابط بازی کنیم. درحالی که با چین هم کار نمی‌کنیم.